**فقه: زکات، جلسه 23: سه‌شنبه 18/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکته‌ای را عرض بکنم در مورد بحث «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» در جلسۀ قبل عرض کردم یکی از معانی این آیه این هست بالباطل یعنی در عوض باطل، یعنی در عوضی که نه بسبب الباطل، یعنی حتماً باید در قبال آن مالی که شما می‌خواهید بخورید یک به ازایی داشته باشد. بدون ما به ازاء نخورید.

من مجموعاً به نظرم می‌رسد از روایات همین معنا استفاده می‌شود. در چند تا روایت وجود دارد که این روایت را به قمار تطبیق کرده. یکی روایت زیاد بن عیسی، کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۲۲، رقم ۱. این را به قمار تطبیق کرده.

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لٰا تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ فَقَالَ كَانَتْ قُرَيْشٌ تتقَامَرُ الرَّجُلَ» یا «تُقَامِرُ الرَّجُلَ بِأَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَنَهَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ذَلِكَ.»

که این در نوادر اشعری هم از امام صادق نقل شده، گفته ذلک القمار، البته سند ندارد. صفحۀ ۱۶۲.

در تفسیر عیاشی هم، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۶، حدیث ۹۷، می‌گوید انیٰ بذلک القمار. صفحۀ ۲۳۵، حدیث ۹۸ بود. باز هو القمار. که اینها هردوش از اثبات بن سالم است، یک کمی تفاوت دارد ولی.

در صفحۀ ۲۳۶، حدیث ۱۳۱ عن محمد بن علی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهیٰ عن القمار و کانت قریش تقامر الرجل باهله و ماله فنهی الله عن ذلک.

خب روایت‌های متعدد این هست که نهیٰ عن القمار. این نهی از قمار دانسته شده.

یک روایت دیگر هست که آن روایت این را تطبیق کرده بر قرضی که شخص قرض می‌گیرد، در حالی که پول در ازایش ندارد. می‌گوید شخصی در صورتی که باید قرض بگیرد، پول داشته باشد قرضش را بگیرد. این هم به نظرم دقیقاً همین معنا از توش در می‌آید که اگر می‌خواهید به وسیلۀ قرض مال دیگری را تصاحب کنید باید ما به ازاء داشته باشد. این تعبیر در روایت سماعة هست که روایت سماعة در منابع مختلف هست، من حالا آدرس‌هایش را می‌دهم، یکی از آن روایت‌هایش را می‌خوانم.

تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۸۵، رقم ۲۰۷؛ صفحۀ ۲۳۶، رقم ۱۰۱؛ کافی، جلد ۵، صفحۀ ۹۵، رقم ۲؛ فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۱۸۴، رقم ۳۶۹۰؛ تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۱۸۵، رقم ۳۸۳؛ سرائر، جلد ۳، صفحۀ ۵۹۰، که به نقل از مشیخۀ حسن بن محبوب هست. همه‌شان طریق‌هایشان ظاهراً یکی است. البته عیاشی که سند ندارد، ولی بقیه‌اش به احتمال زیاد همه‌اش بازگشت می‌کند به همین نقل ابن محبوب که در کافی هست.

«ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجُلُ مِنَّا يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّيْ‌ءُ»، روایت دارد، حالا آن صدر روایتش را نمی‌خوانم.

می‌گوید: «وَ لَا يَأْكُلْ أَمْوَالَ النَّاسِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ مَا يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ حُقُوقَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- و لٰا تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ إِلّٰا أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْكُمْ» بعد می‌گوید «وَ لَا يَسْتَقْرِضْ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ وَفَاءٌ»

ظاهراً توضیح بالباطل هست. می‌گوید اگر شخصی می‌کند، باید زمینۀ پرداخت آن قرض وجود داشته باشد. که از اوّل قرض بکند بگوید حالا می‌گوید لیس منّا. بعد می‌گوید مگر این‌که کسی ولیّی داشته باشد که بعد از دنیا هم برود آن قرضش را می‌پردازد. بالأخره قرضی که بی پشتوانه باشد همینجوری این قرض درست نیست، «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» را در این روایت اینجوری معنا کرده. قبل و بعد دارد، حالا من روایتش را نمی‌خوانم. روایتش را هم کامل ببینید مفید هست.

روایت البته در تفسیر مجمع البیان به یک معنای عامی از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده، آن سند ندارد، ولی روایت‌های سندداری که ما داریم این دو روایت هست. تصور می‌کنم معنای این روایت همین هست که اموال را که می‌خواهید تصاحب کنید باید به وسیلۀ یک چیز ما به ازاء دار تصرف کنید، بدون ما به ازاء دار تصرف نکنید.

ما دو تا معنای دیگر غیر از این معنا مطرح کردیم. یکی بگوییم بالباطل یعنی بالسبب الباطل. یک معنایش این بود بالسبب الباطل شرعاً، یا بالسبب الباطل عرفاً.

حاج آقا اینجا بالباطل را به معنای باطل واقعی گرفتند. من یک توضیحی در مورد کلام ایشان بدهم. ایشان در واقع می‌خواهند بگویند که یک موقعی شما باطل را به معنای در مقابل صحیح می‌دانید، می‌گویید مثلاً یک معامله صحیح است، یک معامله باطل است. این یک جور است. خب باطلی که اینجا هست به اعتبار آن قانونی که آن صحیح و باطل می‌تواند متفاوت می‌شود. هویتش، هویت جعلی و اعتباری است. اصلاً باطل یعنی آن چیزی که شرع یا عرف حکم به صحتش نکرده. یک حقیقت تکوینی نیست، یک حقیقت مجعول است، جعلی و اعتباری است. یک موقعی نه ما باطل را در مقابل حق می‌گیریم که لغةً هم باطل به این معناست، در مقابل حق است. حق یعنی آن چیزی که ثبات دارد، آن چیزی که واقعیت دارد. باطل یعنی آن چیزی که ثبات ندارد، استحکام ندارد. این یک امر واقعی هست کأنّه آن اسبابی که مصالح و مفاسد، مصلحت درش موجود هست، آن صحیح است، آن چیزی که مصلحت درش وجود ندارد آن باطل است. یعنی به سببی که آن سبب مصلحت صحت درش وجود ندارد، مصلحت، امور واقعیه، ملاک اکل مال به باطل درش نیست. اکل مال درش نیست. حالا این ملاک را ما نسبت به حکم وضعی در نظر بگیریم، نسبت به حکم تکلیفی در نظر بگیریم، حالا آنهایش خیلی مهم نیست. ولی یک امر واقعی است. امر واقعی که سبب می‌شود آن امر واقعی برای این‌که شارع مقدس یک جعلی را انجام بدهد. حاج آقا اینجوری عبارت را معنا می‌کنند.

ولی نکته‌ای که می‌خواهم ضمیمه کنم به فرمایش حاج آقا آن این است که باطل واقعی نیازمند به یک دلیل اثباتی هست. این آیه می‌گوید شما باطل واقعی را وسیلۀ اکل مال قرار ندهید. حالا این باطل واقعی را ما از کجا کشفش کنیم؟ دو جور می‌شود کاشف در نظر بگیریم. دلیل شرع را بر بطلان شرعی دلیل بر این بگیریم که این واقعاً باطل بوده که واقعاً پوچ بوده، واقعاً استقرار نداشته. یا این‌که نظر عرف را امارۀ بر باطل قرار بدهیم. این‌که کأنّه تعیین نکرده که این باطل واقعی به چه وسیله‌ای به او رسیده می‌شود، یا به این جهت هست که این در مقام بیان حکم مولوی نیست، اگر در مقام بیان حکم مولوی نباشد طریق احراز باطل واقعی، باطل شرعی هست. یعنی در واقع باز بازگشت به همین مطلب می‌کند شما آن چیزی که باطل شرعی هست آن را با آن نخورید. که یک حکم تعبدی نیست بلکه یک حکم مولوی است.

اما اگر گفتیم که نه این می‌خواهد یک حکم تعبدی را بیان کند، طریق احرازش همان عرف هست. یعنی شارع مقدس کأنّه بیان نکرده که به چه راهی ما این باطل واقعی را درک می‌کنیم، نظر عرف را اماره بر آن باطل واقعی قرار داده است. یک نوع اطلاق مقامی دلیل شکل می‌گیرد بر این‌که در مقام تصحیح باطل عرفی است. می‌گوید کل ما هو باطلٌ عرفاً فهو باطلٌ واقعاً. و این آیه در واقع می‌خواهد بگوید این باطل واقعی را شما استفاده نکنید.

باز باید به هر حال برگردد

شاگرد: آیه در مقام یک راه باطل واقعی نباشد.

استاد: نه نمی‌شود. نمی‌شود لا تاکل. این دارد چیز را بیان می‌کند. در مقام بیان راه که نمی‌تواند نباشد. باید قابل عمل باشد دیگر. نمی‌تواند در مقام بیانش نباشد. یک چیزی بیان کنند که نشود اجرا کرد

شاگرد: نه، از جای دیگر بیان کنند

استاد: نه این نمی‌شود اصلاً خود این

شاگرد: اگر مراد باطل شرعی باشد یعنی با نظر به ادلۀ دیگر

استاد: یعنی اگر آن باشد معنایش این است که حکم تعبدی نمی‌خواهد بیان کند، حکم مولوی، همان عرض من است دیگر. معنایش این است که در مقام بیان یک حکم تعبدی نیست، می‌خواهد بگوید باطل واقعی که حالا آن باطل واقعی خودش حکم شرع هم زمینه هست برای شناخت آن باطل واقعی، آن می‌شود. من تصورم این هست که این بیانی که حاج آقا می‌فرمایند این به یک معنا بازگشت می‌کند به احد المطالبی که. البته نحوۀ چیزش متفاوت می‌شود. باطل مراد باطل واقعی است، ولی باطل واقعی شناختش اثباتاً یا از طریق باطل شرعی باید باطل واقعی را بشناسیم یا از طریق باطل عرفی. البته عرض من تصورم این است که این آیه اصلاً معنایش این نیست. معنایش این هست که بالباطل نه بالسبب الباطل، در مقابل باطل.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۳:۱۷

استاد: این آیۀ شریفه حالا در چند مورد وارد شده. مشابهات این آیه. یک در سورۀ بقره وارد شده که الا ان تکون تجارة عن تراض ندارد. «**وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّامِ**» و این معلوم نیست «**تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّامِ**» می‌خواهد به هر حال تفسیر «**تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ**» باشد. اگر هم آن باشد، می‌خواهد این را بگوید. شما بدون این‌که در ازایش پولی پرداخت کرده باشید، دارید مال غیر را تصاحب می‌کنید. آن هم یعنی مال به حاکم پول دادید، حاکم یعنی قاضی. به قاضی رشوه دادید، قاضی به شما حکم کرده، حکمی که بر شما کرده باعث شده بدون این‌که شما در مقابل این اکل مال چیزی پرداخت کرده باشید به آن صاحب مال، آن را دارید تصاحب می‌کنید. آن هم منافاتی با این معنایی که من عرض کردم ندارد. اگر هم بخواهیم ارتباط به «**تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّامِ**» را هم برقرار کنیم. در یک آیۀ دیگر انّ، در سورة توبه هست.

در سورۀ توبه: «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيرًا مِنَ اْلأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ**»

این آیۀ شریفه هم می‌تواند معنایش این باشد که احبار و رهبان اینها بهشت خری می‌کردند. بهشت فروشی می‌کردند و اینها. می‌گویند چیزی را که در اختیار ندارد اینها را می‌فروختند. این هم در واقع بالباطل، یعنی آن چیزی را که مالک نیستند، آن چیزی که واقعیت خارجی ندارد، در اختیار این نیست در مقابل او اموال مردم را بالا می‌کشیدند. یعنی شما اگر می‌خواهید اموال مردم را تصاحب کنید باید در قبالش یک چیزی پرداخت کنید. آن هم ممکن است مرادش این باشد، نه بالسبب الباطل. معلوم نیست این «با» در اینجا به معنای بالسبب الباطل باشد.

شاگرد: آن آیه اتفاقا می‌خورد.

استاد: می‌خورد نه این‌که نمی‌خورد.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۶:۱۰

استاد: نمی‌خواهم بگویم نمی‌خورد، توجه بکنید، من نمی‌خواهم بگویم نمی‌خورد. هیچ یک از این آیات در مورد این‌که بسبب الباطل باشد تنافی ندارد. خود آیه ما باشیم و خود آیه. ولی تفسیر روایت انا بذلک القمار خصوصیت فهمیده می‌شود. این‌که آن را می‌آورد در مورد این‌که شما یک مثال‌هایی را تطبیق کرده این مثال‌های خاصی است. می‌گوید قرض بدون پشتوانه، این اکل مال به باطل است. قرض بدون پشتوانه، قمار، اینها اکل مال به باطل است. خب اکل مال به باطل اگر می‌خواست این باشد بالسبب خیلی چیزهای دیگر بود که روشن‌تر از اینها بود. این‌که به اینها تطبیق کرده ویژگی اینها این هست که اکل بدون پشتوانه است.

شاگرد: اینها حصر است.

استاد: انا بذلک. نه، حصر هم نباشد این‌که اینها را ذکر کرده، معنایش این است. آن که روایت معنایش حصر است. می‌گوید اصلاً افراد قمار می‌کردند، سؤال کردند گفت هو القمار، حصر است دیگر. من می‌خواهم بگویم حصر به آن معنا حصر نیست که قمار. از این فهمیده می‌شود که این می‌خواهد بگوید شما اگر مال مردم را می‌خواهید تصاحب کنید در قبالش باید چیزی پرداخت کنید. قماری که در قبالش چیزی پرداخت نمی‌شود صحیح نیست. قرضی که انسان در قبالش قرار نیست چیزی پرداخت کند و چیزی ندارد که در قبالش پرداخت کند آنها صحیح نیست، امثال اینها. و من تصور می‌کنم که این آیه این شکلی است. البته الا ان تکون تجارة عن تراضٍ آن یک بحث دیگر است. بحث حصری که از الا ان تکون تجارة عن تراض استفاده می‌شود آن بحثش اصلاً مجزا از لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل است. من فکر می‌کنم لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل در مقام این نیست که. در بعضی از کتاب‌های اهل تسنن یک چیزهایی در اینجا دارد، خیلی چیز عجیب و غریبی است که وقتی لا تأکلوا امواکلم بینکم بالباطل گفتند، مردم دیگر حاضر نشدند مهمانی‌ها شرکت کنند و امثال اینها. و به خاطر این‌که کأنّه مهمانی رفتن. مهمانی رفتن و اینها را مصداق‌های اکل مال به باطل کأنّه می‌گوید مردم تلقی کردند و اینها، خود طبری در ذیلش خیلی استغراب می‌کند می‌گوید این حرف‌ها چی است که مفسرین زدند و اینها، ذیلش طبری ببینید. و می‌گوید آن چیزی که. و اساساً عرض کردم اکل مال به باطل به هر معنایی بگیریم، معنایش تصرّف در مال غیر بدون اجازۀ مالک است. و الا چیزی که صاحبخانه دارد به شما تعارف می‌کند اینها را بخواهیم بگوییم اکل مال به باطل هیچ معنایی از معانی این اکل مال به باطل تلقی نمی‌شود. اگر هم ما، بگوییم وقتی انسان یک چیزی را می‌خورد، در قبالش باید یک چیزی دریافت کند، مرادش آن جایی هست که خود آن صاحب مال اجازه نداده باشد. یعنی اگر بدون اجازۀ صاحب مال و بدون رضایت صاحب مال می‌خواهید مال آنها را تصاحب کنید و درش تصرّف کنید و به تعبیر برخی از دوستان بالا بکشید، این باید،‌این صحیح نیست. این یک نکته.

شاگرد: طبق نظری که شیخ ؟؟؟ سببیت می‌دهند، روایات را تطبیق ؟؟؟ ۲۰:۰۰

استاد: نه می‌خواهم بگویم مثلاً در مقام بیان بعضی از مصادیقش است.

شاگرد: یعنی اصلاً درست است یعنی در مقابل فرق نمی‌کند؟

استاد: نه، بالسبب الباطل می‌گیرند.

شاگرد: سبب باطل که نیست

استاد: یعنی فرض کنید بالقمار. قمار یک سبب باطل هست برای اکل مال.

شاگرد: قرض قرار باشد

استاد: قرضی که کأنّه نمی‌خواهد پس بدهد. قرض الحسنه می‌گوید قرض پس نده. در مقابل قرض الحسنه. این می‌گوید قرض الپس نده اینها در روایات هست که کسی که ازدواج می‌کند و هو ینوی که مهریه را نداده فهو احد الفرّاق. خود این فرقه. می‌گوید موقع شخصی که یک چیزی را می‌خواهد عهده‌دار بشود از اوّل باید خودش را عهده‌دار بداند. نه این‌که از اوّل بگوید کی گرفته کی، اینها چیزهایی هست که درست نیست.

شاگرد: در بعضی روایات هم عطف شده به اخذ آن ربا و اکل اموال بالباطل، موید شما می‌شود. به سبب باطل باشد می‌گوید ربا می‌شود، سبب باطل است دیگر.

استاد: مثلاً شما بگویید، آنها را اینجوری می‌خواهند بگویند که از باب عطف عام بر خاص است، یکی از مصادیقش را خواسته تصریح کند و الا می‌خواسته بگوید مطلق سبب باطل، یکی از آنها. آنها را حالا خیلی نمی‌شود در یکی از دو طرف بحث خیلی تأیید کرد و اینها.

شاگرد: همین که اینها چند نمونه آورده معلوم است اکل، حداقل ۲ تا، ۳ تا مدل را گفتند. مناطش چی است؟

استاد: نفهمیدم دارید چی می‌گویید؟

شاگرد: همان روایاتش می‌خواهم بگویم دو تا مثال زدند.

استاد: دو تا مثال زدند جامع دارد. جامعش این است که در مقابلش چیزی پرداخت نکنیم. «بـ» به معنای که عوض مالی که اکل می‌کنید باید چیزی پرداخت کنید. چه ربطی به این حرف‌ها دارد؟ اصلاً این مثال‌های خاص، من عرضم این است اگر هم مثال می‌خواهد زده بشود این مثال را نباید زده بشود. اگر جامع، از باب مثال هم بگوید اینها مثال خاصی است. قمار. فرض کنید اگر ربا را مثال زده بود، باز یک حرفی. اگر یک سری این‌که طرف با زورگویی برود مال مردم را تصاحب کند، آن یک حرفی. مثال‌هایی زده مثال خاصی است. اگر قرار است اکل مال به باطل یعنی به سبب باطل، مراد به ظلم و خیانت و تجاوز و اینها این مثال. در مفسرین بعضی اینجور معنا کردند که یک روایتی از امام باقر علیه السلام هم در تفسیر مجمع البیان وارد شده، نقل شده که عرض کردم آن از جهت سندی خیلی معتبر نیست و ما نمی‌توانیم به آن چیز بکنیم. تعبیرش بالبخس و ال.

این تعبیری که اینجا از مجمع البیان نقل شده در آیۀ چند نساء بود، آیۀ ۲۹ نساء بود. فی مجمع البیان و فی قوله بالباطل قولان احدهما انه الربا و القمار و البخس و الظلم عن السدّی و هو المروی عن الباقر علیه السلام. همه این ربا، قمار، بخس را. خب اینها مثال‌های اگر اینجور چیزها را می‌گفت خب عیب نداشت. ولی قمار به عنوان، اگر می‌خواهد مثال بزند فقط قمار را مثال بزند. من با تعبیر هو القمار، انا به القمار آن صحیح نیست.

و نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم اصل این‌که من مال دیگری را، من تصور می‌کنم روایت سماعة یک نوع تنزیل است. اصلش مال قمار است که از این روایت استفاده می‌شود. کأنّه می‌خواهد بگوید که شما وقتی مال دیگری را دارید قرض می‌گیرید نمی‌خواهید پس بدهید به منزلۀ این هست که کأنّه دارید بدون عوض چیز می‌کنید. آن روایاتی هم که کسی که احد الفرّاق، فراق به معنای واقعی شاید مراد نباشد، یا یک کسی که مهریه‌اش را و ینوی عدم قضائه و امثال اینها. می‌خواهد این مطلب را بیان کند، همچنان که واجب هست انسان در مال غیر تصرف نکند و امثال اینها، آن کسی که قرار دارد از اوّل تصمیم دارد که چیزش را ادا نکند، مهریه را ادا نکند، این به منزلۀ این است که مجرد تعهد توخالی به درد نمی‌خورد. شما قرض اصلش تعهد طرف است. پرداخت خارجی مقوم قرض نیست. شما این را مالک می شوید در مقابل این‌که ذمه‌تان مشغول بشود به عوضش برای آن طرف. این روایت می‌گوید نفس اشتغال ذمه‌ای که طرف نمی‌خواهد این اشتغال ذمه را وفا کند، این کأنّه از اوّل مثل این‌که بدون اشتغال ذمه دارد این را تصاحب می‌کند. این یک نوع تنزیل به نظرم می‌رسد که شما اگر مالی را می‌خواهید تصاحب کنید، در قبال این مال باید چیزی را به عهده گرفته باشید. جایی که می‌خواهید ادا نکنید چون مال ندارید، نشانۀ این‌که می‌خواهید ادا کنید یا نمی‌خواهید، مال داشتن هم نه این‌که بالفعل مال داشته باشد. یعنی زمینۀ پرداختش وجود داشته باشد. یک چیزی باشد که ۲ روز دیگر می‌تواند این را پرداخت کند و امثال اینها. ولی کسی که از اوّل زمینه‌اش وجود ندارد، کسی را هم ندارد که اگر از دنیا رفت ولی‌ای داشته باشد که بعد از مرگش آن را جبران کند، از اوّل کأنّه قرض می‌گیرد به نیت این‌که آن قرض را ادا نکند.

حاج آقا می‌فرمودند یک آقایی از ما قرضی گرفت، خیلی سال قبل و می‌گفتم من بنا داشتم که این قرض را، بالأخره به زحمت هم تهیه کردند بودند براش. ولی بنا داشتم به هر حال این قرض را ازش نگیرم، چون دیدم احتیاج دارد و اینها. ولی بعداً دیدم این آقا مثل این‌که خودش را اصلاً بدهکار نمی‌داند. اصلاً بدهکار نمی‌داند. خیلی ناراحت شدم آخر متشرّع حالا خودش را بدهکار، حالا من می‌خواستم ندهم یک حرف دیگر است، می‌خواستم این را ازش پس نگیرم. ولی انسان بالأخره باید خودش را به آدم بدهکار بداند آن وقت بعد حالا آن طرفی که آن قرض را چیز کرده ممکن است چیز بکند. و این نشانۀ به هر حال تشرّع این هست اگر قرض هم کسی می‌کند حالا گاهگاهی اشخاصی هستند که مال پول ندارد، آن بندۀ خدا برای این‌که کمکی به او کرده باشد، آن طرف حاضر هم نیست همینجوری پول قبول کند، می‌گوید بهت قرض می‌دهم.

به جهت این‌که حرمت و احترام آن را حفظ کرده باشد. و آن هم خودش را به اصطلاح چیز می‌بیند، ذمۀ خودش را مشغول می‌بیند، ولی بعداً می‌گوید ما ذمۀ شما را فارغ کردیم. آنها یک حرف است. ولی این‌که از اوّل طرف قرض بکند، قرض را پس ندهد، باشد این خودش کأنّه گناه دارد و درست نیست. این روایت سماعة در این مقام هست که آدم وقتی می‌خواهد قرض می‌کند از اوّل باید بنایش بر ادا باشد. قرضی که صرفاً اشتغال ذمه بدون بنای بر اداء باشد این به منزلۀ اکل مال به باطل است. چون ولو شما باطل واقعی نیست، ذمه‌تان را مشغول کردید. ولی ذمه‌ای که نمی‌خواهید ادا کنید کأنّه باطل هست و امثال اینها. به نظر می‌رسد اصل مفهوم اصلی‌اش همان قمار و ما اشبه القمار هست که در قبال آن پولی که طرف می‌گیرد هیچ چیزی پرداخت نمی‌کند. حتی ذمه‌اش هم مشغول نمی‌شود. این را به منزلۀ اشتغال، می‌خواهد بگوید اشتغال ذمۀ بدون زمینۀ پرداخت و بدون. این یعنی این‌که تو یک حرفی زدی. ما چیزی را. انشائی هست که قرار نیست که به واقعیت برسد. خب این بحث تمام.

حالا در بحث در این ادله‌هایی که اینجا بر نفی حق المارّه آورده شده، یکی از ادله گفتند که اگر حق مارّه ثابت باشد باید اینقدر روایاتش زیاد باشد به حد تواتر رسیده باشد. شاید صاحب جواهر به همین جهت روایت‌های زیادی را که در این بحث هست آخرش این مطلب را مطرح می‌کند و لا یبعد دعویٰ تواتر این روایات، گویا می‌خواهد همین استدلال این آقایان را جواب بدهد.

حالا ببینیم اصل این استدلال درست هست یا درست نیست؟ آیا حتماً یک مطلبی که ثابت باشد حتماً باید روایات زیاد داشته باشد؟ یک دانه روایت اگر در یک مسأله‌ای باشد یک روایت کافی نیست برای اثباتش؟ حتماً باید به نحو اینجور که ایشان می‌گوید لو کان لبان، حتماً روایت‌های متواتر باید داشته باشد. به نظر می‌رسد هیچ وجه، اوّلاً حالا یک نکته قبل از آن بگویم، اوّلاً این مطلب که صاحب جواهر می‌گوید لا یبعد دعویٰ تواترها، خیلی گزاف نیست. روایت‌های خیلی متعددی در حق المارّه وجود داشت. و این همه روایات تواتر به معنای حالا اصطلاحی نه، یعنی به مقداری که انسان اطمینان به صدور بعضی از اینها علی وجه الاجمال پیدا می‌کند، تواتر اجمالی و آن هم البته فی الجمله حق الماره. نمی‌خواهم حق الماره با همۀ خصوصیات و امثال اینها. در این‌که یک حق فی الجمله‌ای برای مارّه ثابت هست این را می‌توانیم ما متواتر ببینیم و این لو کان لبان واقعاً لبان هست. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که اصلاً آیا واقعاً این مطلب درست است که اگر یک مطلبی شارع ذکر کرده باشد، حتماً باید به طریق متواتر رسیده باشد. به نظر نمی‌رسد خیلی یک همچین ضرورتی داشته باشد. بله، یک نکتۀ دیگری هست، آن نکته ممکن است با استفاده از آن نکته ما اینجا این استدلال را پیش ببریم. آن این است که شیخ طوسی نقل می‌کند که جمیع فقهای عامه حق المارّه را قبول ندارند. خب بحث این هست که در چیزی که جمیع فقهای عامه قبول ندارند روایات ما می‌خواهد این را نفی کند. وقتی فتوای جمیع فقهای عامه بر خلاف این هست، باید ردع این زیاد باشد. یک تعبیری مرحوم آقای صدر دارند، تناسب بین رادع و مردوع. خیلی جاها استدلال می‌کنند. می‌گویند وقتی یک سیره‌ای خیلی مستحکم بود، برای این‌که آن سیره ردع بشود باید به همان استحکام سیره روایاتی در ردعش وارد شده باشد. بنابراین مثلاً با اطلاقات و امثال اینها نمی‌شود سیره را ردع کرد. سیرۀ بر حجیت خبر واحد مثلاً یک خیلی سیرۀ قوی‌ای هست. اطلاقات لا تقف ما لیس لک به علم ۳۳:۰۰ و ادلۀ ناهیۀ از اتباع ظن نمی‌تواند رادع سیرۀ مستحکمه بر حجیت خبر واحد باشد. حالا من بحث‌هایش را صغرویاً نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم که واقعاً یک همچین سیرۀ قوی‌ای داریم نداریم اینها. ولی اصل کبرای کلی این مطلب، مطلب درستی است وقتی یک امری در جامعه به نحو شایعی وجود دارد خب در مقابل آن باید ردع قوی‌ای صادر شده باشد. و نباید به یک سند، باید روایت‌های زیادی در ردع آنها وارد شده باشد، و طبیعتاً وقتی روایت‌های زیاد وارد شده باشد علی القاعده این روایت‌های زیاد به ما هم می‌رسد.

اینجا البته یک نکته‌ای وجود دارد، آن این است که آن چیزی که در این استدلال هست این است که اگر فقهای عامه یک مطلبی را دارد باید روایت‌های زیادی در رد آنها وارد شده باشد. خب این درست. ولی یک مقدمۀ دیگر باید ضمیمه کرد بشود برای این‌که استدلال تام بشود، آن این است که اگر روایت‌های زیادی وارد شده باشد، صادر شده باشد، روایت‌های زیادی هم باید واصل شده باشد. بین کثرت روایات وارده و صادره و کثرت روایات واصله باید یک ملازمه‌ای قائل بشویم. و من تصورم این است که این مطلب ثابت نیست. این مطلب ثابت نیست که اگر روایات وارده زیاد باشد حتماً باید روایت‌های واصله هم زیاد باشد.

توضیح ذلک یک نکته‌ای را من بگویم. آن این است که یک موقعی من مقایسه می‌کردم بعضی ابواب کافی را که از محاسن برقی گرفته شده. می‌دیدم مثلاً در آن باب محاسن برقی ۴۰ تا روایت هست. کلینی ۱۰ تا روایت از آن ۴۰ تا را آورده. آن ۴۰ تا روایت را وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید که مثلاً در روایت‌ها را تلخیص کنید می‌بینید ۱۰، ۱۲ تا مضمون بیشتر از تو روایات در نمی‌آید. کلینی از این ۱۰، ۱۲ تا مضمون ۱۰ تا روایت آورده، ولی مثلاً از آن ۱۰، ۱۲ تا مضمون اختصاصی ۹ تایش را نقل کرده. یعنی خیلی وقت‌ها حذف روایات حذف مکررات است. یعنی به جهت این‌که، اکتفا می‌کردند به یک روایت دیگر. کلینی مثلاً در این مضمون ۵ تا روایت وجود دارد. همین لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل را ملاحظه بفرمایید. این‌که ذلک القمار اثبات بن سالم نقل شده بود، محمد بن علی در چیز نقل شده بود. آن نوادر اشعری البته آن قال‌اش مرسل است، نمی‌دانم مرسلش چی است. هیچ یک از اینها را کلینی نیاورده، فقط روایت زیاد بن عیسی را آورده.

شاگرد: خیلی جاها هم کلینی روایت ؟؟؟ را می‌آورد.

استاد: می‌آورد، نمی‌خواهم بگویم نمی‌آورد. نه نه، نمی‌خواهم بگویم بنا دارد که اصلاً تلخیص کند. ولی می‌خواهم بگویم که آن مقداری که حذف می‌شود بیشتر تکراریات حذف می‌شود. یعنی فرض کنید اگر یک مجموعه‌ای از روایات، این روایت به ۱۰ طریق نقل شده باشد، ممکن است ۱۰ طریق نقل شده باشد، ۷ طریقش را کلینی حذف کند، به ۳ طریق اکتفا کند، باز هم تکرار می‌کند. نمی‌خواهم بگویم تکرار. اصلاً کلینی اینجور نیست که هیچ تکرار نکند. ولی ممکن است در اصل ۱۰ طریق باشد ولی آن که به ما رسیده باشد ۳ طریق باشد. یعنی مضامین جدید، من تصورم این هست که در بحث‌های فقهی عمدۀ مضامین روایی رسیده. ولی نه عمدۀ اسناد. بنابراین ممکن است در یک موضوع فرض کنید که مثلاً روایت‌های فقهی که ما داریم، مثلاً ۱۵۰۰۰ تا روایت فقهی داریم. ممکن است روایت‌های اصلی ۲۰۰۰۰ تا بوده، مضمون‌های اصلی روایات ۲۰۰۰۰ تا بوده، از ۲۰۰۰۰ تا، ۱۵۰۰۰ تایش رسیده. ولی این ۲۰۰۰۰ تا در قالب ۱۰۰۰۰۰روایت باشد. و بسیاری از، حالا یک نکته را ضمیمه بکنم. یکی از نکاتی که اینجا در خیلی از بحث‌های رجالی هم مهم است آن این است که خب در بحث این‌که آیا ما علم اجمالی داشته باشیم که بسیاری از این عمومات تخصیص خورده‌اند و به ما نرسیدند. مخصص‌های روایات خیلی‌هایش به ما نرسیدند، خب یک بحثی هست. بحث این هست که چقدر روایات به ما رسیده؟ آیا ما علم اجمالی داریم که روایاتی به ما نرسیده؟ یک حد زیادی که باعث بشود که خیلی از بحث‌های اصولی ما تحت الشعاع قرار بگیرد و به یک گونۀ دیگری باید بحث را دنبال کنیم؟ آنجا من تصورم همین است که عمدۀ مضامین فقهی رسیده.

یک نکته‌ای را قبلاً عرض بکنم. شما می‌بینید در اصحاب الصادق رجال شیخ نام افراد بسیار زیادی وجود دارد که از امام صادق روایت می‌کردند. اینها لا اقل یک روایتی، دو روایتی باید از اینها رسیده باشد دیگر. مرحوم شیخ طوسی، حالا این را هم ضمیمه بکنم. ابن عقده یک کتابی داشته در رجال امام صادق علیه السلام که این رجال منبع اصلی رجال شیخ طوسی در باب اصحاب الصادق هست کما یصرّح به الشیخ فی المسأله. در مقدمۀ کتاب تصریح به این معنا می‌کند که من منبع اصلی‌ام ابن عقده است. صحبت سر این هست که ابن عقده، علامۀ حلی هم در مورد ابن عقده که کتاب رجال ابن عقده هم در اختیارش بوده می‌گوید که در هر ترجمه‌ای یک یا دو روایت نقل کرده ابن عقده از آن راویان آورده. یعنی یک چیزی، البته اینها ۴۰۰۰ تا می‌گویند ولی مجموع مواردی که در رجال شیخ قرائن نشان می‌دهد مال ابن عقده حدود ۳۰۰۰ تاست. این حدود ۳۰۰۰ تایی که مال ابن عقده است بنابر نقل علامه حلی یکی دو تا روایت در مورد هر کدامشان نقل کرده. یعنی ما چیزی حدود ۳۰۰۰ تا، ۴۰۰۰ تا روایت در رجال ابن عقده بوده. از این ۳، ۴ هزار تا روایت در تهذیب شیخ طوسی ۵، ۶ تا روایت فقط از رجال ابن عقده نقل کرده. چی است؟ آیا در آن چیز روایت‌های فقهی، روایت‌های فقهی که. من تصورم این هست شیخ کل رجال ابن عقده را دیده. چون براساس رجال شیخ طوسی را که می‌خواهد تنظیم کند کل رجال ابن عقده را دیده. با رجال ابن عقده آشناست. ولی بسیاری از این چیزهایش حالا یک سری‌اش غیر فقهی بوده آن هیچی، یک سری‌اش تکراریات بوده. روایت‌های دیگری بوده نیازی نمی‌دیده شیخ طوسی اینها را ذکر کند. شیخ طوسی در تهذیب بنایش این هست که مضامین روایت را بیاورد. یک جایی تصریح می‌کند که استقصاء ما یتعلق به. بنایش استقصاء است. ولی استقصاء مضامین، نه استقصاء اسناد. ممکن است یک روایت به طرق مختلف وارد شده باشد، ۱۰ تا طریق داشته باشد، اکتفا کند به ۲ طریق، ۳ طریقش. باز هم نمی‌خواهم بگویم هیچ تکراری نمی‌آورد.

شاگرد: در مواردی که خلاف اصل است چرا باید ۲ تایش را بیاورند بقیه‌اش را نیاورند؟

استاد: انتخاب کرده دیگر.

شاگرد: یعنی آنها کافی می‌دانستند همین مقدار را؟

استاد: انتخاب کرده حالا عشقش کشیده این دو تا را آورده دیگر.

شاگرد: اگر مثلاً خلاف اصل باشد. اگر خلافش باشد و تناسب رادع و مردوع

استاد: نه این حرف‌ها تناسب رادع و مردوع

شاگرد: نه مثال می‌زنم

استاد: این تناسب رادع و مردوع اینها چیزهایی است که ما در نظرمان هست.

شاگرد: نه بالأخره عقلایی است دیگر.

استاد: نه نه. همین مقدار را کافی می‌دانسته. نه، همین مقدار خود شیخ طوسی می‌گوید که این مطلب را یدلّ علیه فلان مطلب. دقت بفرمایید این که من تصورم این هست که این‌که ما تصور بکنیم که روایت‌ها اگر متواتر بود در اصل، حتماً هم به نحو متواتر به ما رسیده باشد این مطلب ثابت نیست. حالا ما نحن فیه اصلاً روایت‌هایی که رسیده خیلی زیاد است. اصلاً ما نحن فیه صغرویاً خب محل اشکال هست. ولی اگر هم در بعضی موارد کم رسیده باشد ما خیلی شاهد بر این نداریم که غیر از اینهایی که اینجا هست روایت دیگری به همین مضمون وجود نداشته باشد.

هذا محصّل الکلام فی المقام.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان